

و نکاح ایشان را در آسمان منعقد گردانید با این طریق که اول خطاب بجنات فرمود تا زینت تمام خود
 بپوشید و بچو رعین و حی و نبات و تا بزبور ما خود را زمین گردانید و بشجره طوبی پیغام نمود که
 بجای اوراق طلا ما ترتیب دادند و امر کرد ملائکه کرام را که در آسمان چهارم نزدیک بیت المعمور جمع آیند
 و خبریست از نور موسوم بنسب کرمت که آدم صغی علیه السلام بروی خطبه خوانده پس حق تعالی
 وحی فرمود بهی که اسم او در اصل است و در میان نخستگان هیچ کی بخصت و لطافت ^{نظمت}
 صورت او نیست بر آن مبرر آمد جمیع دشنامی خداوند جل و علاه بتقدیم رسانید و از حسن و صورت
 و سلاست عبادت او نخستگان اهل باق سموات در اهتزاز و افلاک در جنبش آمدند بمن وحی فرمود
 که ای جبرئیل من کتبتک خود فاطمه بنت محمد را بستده خود علی بن ابی طالب عقد بستم تو نیز در
 ملائکه انعقاد را متذکر گردان من بزبان الهی عقد و نکاح ایشان بسته ملائکه را گواه گرفتم و صورت
 واقع بر این چیز سفید ثبت ساخته و شهادت ملائکه موشح گردانید و بنظر اشرف تو آوردم حکم
 چنانست که بشک مهر کرده برضوان که فاذن جنت است بسیارم و چون این عقد منعقد گشت بشجره
 طوبی امر فرمود که تا حلی و حلل منتشر گردانید و ملائکه و حور و غلمان و ولدان جنت بتلاش تمام هر یک
 حله و زبوری را بودند و هدایا و تحف که در میان آنظرافه بیکدیگر هدیه برده اند تا قیامت برتری خوا
 بود بعد از آن مرا امر فرمود تا از این عقد از دواج بشاست دهم و نهم رسانم و تو نیز بشاست
 ده ایشان را بد و فرزند از جنس ظاهرین و فاضلین در دنیا و آخرت آنگاه خواجگ کاینات علیه
 افضل الصلوة فرمود یا ابا الحسن بخدا که هنوز جبرئیل بر معراج افلاک قدم ننهداده بود و بال اقبال
 بطیران در فضای ملکوت بخشاده که تو حلقه پرور زبوی اکنون فرمان پروردگار جبرئیل و علا درین باب
 نافذ گشته که بسجده روم و بروش اشهاد انعقاد این عقد مبارک بتقدیم رسانده از فضیل

و مناقب تو حریفی چند بسع اصحاب رسالت که چشم تو بان روشن دل تو بان مطیب شود چون بر آن
 نژاد آن سرور فرحان پروردن آمد سبعت تمام کجاست روان شد در راه بابو بکر و عمر رضی الله عنهما
 ملاقات افتاد ایشان استفسار حال نمودند گفت خواجه کاینات ملتئم من امبدول داشتند
 نیک میرسد و مغر چنان است که باران در سجد مجتمع باشند تا انعقاد آن عقد بر روش اشها
 تحقیق پذیرد پس شیخین با امیر المؤمنین کرم الله وجهه سجد را فقت نمودند هنوز سجد در
 نیامده بودند که آن سرور بار خساره چون ماه شب چهارده بر افروخته از عقب رسیدند جلال
 فرمود که مهاجر و انصار را جمع کن چون اصحاب اجابت بلال نمودند مجلس همایون حاضر آمدند
 بر منبر آمده قواعد حمده و ثنای باری تعالی بجا آورده بعد از آن رو بسوی حضار کرده گفت
 ای معاشر مسلمانان که برادر من جبرئیل فرود آمده از آسمان خبر چنین آورد که الله تعالی
 در بیت المعمور جمع فرموده کبیرک خود فاطمه زینب محمد را پسند خود علی بن ابی طالب عقد
 بست و مرا فرمود تا در میان یاران تجدید آن عقد کنم و حجت نکاح بقبول شود عدول
 مستحکم گردانم پس خطاب کرد فرمود یا اخی بر خیز و قاعده خطبه بجا آر سلطان اولیا علی رضی
 بیان انجمن اصفیاء و مجمع انقیاء بعد از ادای حمد و ثنا و شکر آلا و نعماد درود بر محمد مصطفی
 برخاسته گفت بدرستی که تزویج فرمودم راستید انبیاء بفرزند از جنده خود فاطمه زهرا و صدق
 آن درع من مقرر شده است و من بر این معنی رضا دوام از آن سرور پر سپید و بحقیقت آن
 گواه باشید اصحاب رو بسوی ستید کاینات آورده گفتند یا رسول الله باین طریق تزویج
 فرموده ما برین حسب که گواه باشیم فرمود بلی بعد از آن از اطراف و جوانب آواز برآمد که بار
 الله فیما و جمع شملها آنگاه بنزل شریف معاودت نموده در اعلان نکاح کوشید و

به امیرالمؤمنین فرمود برود درع بفرودش و ثمن آن بمن آید امیر آن درع را بچهار صد و برودستی
 چهار صد و هشتاد و دریم دست عثمان بن عفان و وقت چون زره تسلیم عثمان کرده
 بعضی ثمن نموده عثمان گفت یا اباالحسن من مابین درع ادلی هستم از تو یعنی هر تصرف که خواهم
 فرمود ملی گفت فی الواقع تو مابین درع ادلیتری از من بجهت شرفی بتوارزانی و هشتم شاه ولایت
 بیه بگم لا یرد شکر نعم خبثی ادا نموده هجدهم درع و هجدهم زر بخدمت آنشور آورده که کیفیت
 بیفتت حال معروض داشت کتید کایات عثمان را دعای خیر فرموده فریضه از آن و بیستم کوه
 بود که نمود تا آنچه بایکجاچست سر کجام نماید سلمان کوه مراد بلال را همراه ابو بکر دستاورد که در
 کاری نایم چون بیرون آمد شمر و سیم و شصت و بیست بود آن اسبب حجاز ایتیماع نمود
 برین دست که فوائده از عیش مصری محتوبه ششم و نطسی و در ساد از اویم شوان ایف خواه عبادت
 بیبری و آبدانی چند از خوالین و پوزه از بیستم اینها پیش نظر فریض از آنشور و صلی الله علیه و آله و سلم
 حاضر آوردیم اشک در دیده مبارک گردانیده باین دعا تمکلم فرمود **اللهم باولک لیقوه**
اعلیٰ اعدائکم الخفف یعنی خداوند ابرکت ده بر قوی که خوبترین آوند ایشان کوزه و کاسه سفال
 باشد و باقی در رسم بام که حال نمود تا از این ترتیب بعضی مهتات دیگر حرفه نماید و برودستی
 بی خوش و او از امیرالمؤمنین منقول است که مدت یکماه در مجلس شریف آنشور دیگر ازین مقول
 مذکور شد و مرا از شرم یارای آن نبود که توانم سخنی بگویم اما گاهی که بخلوت ملاقات افتادی فرمود
بسم الله الرحمن الرحیم **اللهم انزلنا من السماء العالمین یعنی نیکی و خفیت است**
 خفیت تر شدت میدهم که وی بهترین ^{نیان} عالمان است بعد از آنکه ما ہی برین بگذشت عقیل برادر
 امیرالمؤمنین گفت ای برادر بواسطه این عقد و ازدواج مرده الحال و خوشوقت شدیم اما میخندیم

زودی این دو کتب برج وصال قرآن نماند تا چشم مارگوشن کرد و امیر فرمود من نیز این
 را دارم اما از انظار شرم میدارم غفیل است امیر المؤمنین کرمه بدر حجه سید المرسلین
 آمده بام این خساوند آنسر و این سخن در میان آورد او گفت شما خبر کردید دیگر درین مهم ترم
 نماند تا ما عورات با اتفاق از و اج ظاهر است این مهم کفایت نماندیم که سخن عورت در این
 چشم افغ است ام سلمه گوید ام امین این خبر اول من گفت بعد از آن به باقی از و اج و ما همه بخانه خا
 رضی الله عنهما که حضرت رسالت آنجا بود رفته آغاز سخنان حضرت امیر پیش آورده ذکر کرد
 گبری رضی الله عنهما و ترتیب امور شخصی مهات کلیه و خزینه او یاد کرده گفتیم که اگر در کار طحا
 و سبک اجناس ملک بودی دیدی ما می مارگوشن شدی آنسر و آب در چشم مبارک گردانیده فرمود
 مثل خدیجه کبری است تصدیق من کرد در وقتی که همه مردم تکذیب مینمودند و ما می مال خود صرف
 رضای من کرد و دین خدایتعالی را اعانت نمود در حاجت سبحانه فرمود تا در آیام حیات او بسیار
 و آدم بخانه که در بهشت از فضل و مرد آفرید و من تکلم بهادرت نموده گفتم یا رسول الله هر چه از تو
 بحال خدیجه سکوئی اهل آنت اکنون این چشم تو میخواهد که او را نزد حلیله جلیله اش در آری
 و انید و گوهری بای نبوت و ولایت را برشته اتصال در کشی فرمود ای ستم علی خود این
 معنی بر من ظاهر ساخته گفتم یا رسول الله او مرد است موصوف بصفت حیا از آن جهت اظهار
 کرده پس آنسر و بام امین فرمود علی را بخوان امیر المؤمنین بر سر راه منتظر بود ام امین آمده
 بیا که رسول الله ترا میخواهد امیر آمده سر از شرم فرود انداخته نشست آنسر و فرمود یا اخی
 میخواهی با حفت خود قرین گردی گفت لغم یا رسول الله سید المرسلین و عده بفروداشته
 فرمود تا ترتیب امور فاطمه از ترین و تحسین و ترتیب و شش و او انی بتقدیم رسالت و از این

که بام سلمه سپرده بود ده درم بامیر تسلیم فرمود تا خرما دروغن و پنبه بخورد پنج درم روغن
 چهار درم خرما و سیبک پنبه خرید در نظر خیر البشر آورد رسول سفره از او بیم طلبید بدست
 خود همه را بیکدیگر ترکیب کرده حشش ترتیب فرمود حشش طعمیست که ازین سه چیز سازند
 بعد از آن فرمود یا اخی پرون رو هر کرا ملاقات کنی با خود بیار امیر المؤمنین پرون آمده جمع
 شیر بود مجتمع دید معاودت نموده گفت یا رسول الله مردم بسیارند و میدهند همه را سار تا
 طعام خورده بروند بفرموده قسام نمود چون حساب کردند مفضل کس از آن طعام ببرد گفت
 با کفایت آن سرور سپردند چون ولیمه سیده النساء منقضی شد بکد دست مرقی علی
 بدست دیگر دست فاطمه گرفته بنزل گاه ایشان آورده سر فاطمه را بسینه مبارک خود
 بوسه بر پیشانی او داد بامیر سپرده فرمود با علی کج حقیقت حجت تو و امیر را نیز با فاطمه سپرده
 گفت نیکوز و حجت روح تو بعد از آن ایشان را درون خانه فرستاده هر دو بازوی در را
 بدست حق بست گرفته دعا بکرت جمعیت ایشان فرموده بخدا ایتعالی سپرده بازگشت سها
 بنت عقیس را انجا دید موجب توقف پرسید گفت یا رسول الله دختران را در وقت زفاف حجاب
 می باشد من از برای این اینجا توقف نموده ام فرمود حق تعالی حوائج دنیا و آخرت تو کفایت
 کرداند از امیر المؤمنین کرم الله وجهه منقول است که بهدر آن اوان نوبت دیگر بخانه مادر
 آورد و بروایتی روز چهارم از زفاف که ماهر و دکنیه و کتیم و عبا یومی بر خود کشیده چون
 او از مبارکش شنیدیم خواستیم بر خیزیم سوگند داد که همچنان بحال خود باشید و آمده بر سر
 نشست و هر دو پای مبارک در میان ما آورد چنانکه من پای راستش بر سینه خودم و فاطمه
 پای چپ و با ما تکلم مشغول بود و ما تعلم بعد از آن فرمود یا اخی بر خیز و مقداری آب

بسیار آوردم بر آن آب آبی چند خواند فرمود پشام و اندکی بگذارد آنچه گذاشتم بر سر روی
 سینه من افشاند فرمود اذهب الله عنك الرجس يا ابا الحسن و طهرتك تطهيرا
 باز فرمود یا اخی آبی تازه بسیار آوردم از برای فاطمه نیز اینموال سلوک داشت پس
 پرده فرستاده از فاطمه استفسار حال من کرد گفت یا رسول الله موصوف هست بصفات
 کمال اما بعضی از عورت ویش مرا کاسبی ملاست میکنند که شوهر تو فقیر است فرمود ای فرزند پدر تو
 فقیر نیست و شوهر تو نیز فقیر نه تمامی خزین روی زمین را از زر و نقره بر ما عرض کردند قبول
 فقر را خود داشته آنچه مرضی حقت اختیار نمودیم ای فرزند اگر بدانی آنچه ما میداریم و نیازت
 در نظر تو خوار کرد و بگذارد که زوج تو اقدام اصحاب است از روی اسلام و اگر ایشان از روی
 علم و عظم ایشان از روی مسلم ای نوردیده من حق تعالی از اهل عالم و کس را اختیار نمود
 پدر ترا دشوهر ترا نیکو شوهر است شوهر تو زنیار که عصیان او نوزی و فرمان برداری
 نمائی بعد از آن مرا طلبیده نیز وصیتها بر عایت خاطر عاظم فاطمه و مراعات جناب او نمود
 و بر حق و مطلق دلالت فرموده گفت فاطمه پاره از من است چون او را خوشوقت داری و این
 وقت داشته باشی و اگر او را محزون داری مرا محزون داشته باشی و ما را با بحق تعالی سپرده
 حجت که بر خیزد فاطمه گفت یا رسول الله کتیری بخدمت من تعیین فرمای تا در بعضی مهملات میدارم
 فرمود ساومه انعام نایم با چیزی بهتر از خادمه گفت بهتر از خادمه فرمود هر روز سبحان
 الله یکصد بار و نوبت الحمد تسبیح و سه بار و الله اگر سی و سه کرت و بعد از آن لا اله الا الله یکصد
 بار ازین چند کلمه روز قیامت هزار حسنه و زمامه اعمال خود ثبت بینی و ترا روی خود بسنجین
 سنکین یا بی بعد از آن پرده آمد امیر المؤمنین کوبید سو کند بگذارد که فاطمه هرگز مراد غضب نیاید

آنکه من بر آن عالم نباشم که در شان که دور کدام وقت نازل شده بسم در کتاب مذکور
 مسطور است که سند جمیع سالکان علوم صوری و معنوی از جنس کلام و تفسیر و فقه و معانی و ^{منطوق}
 و نحو و صرف و غیره علی هذا القیاس با میرالمؤمنین درست میگردد **منقبت** در
 روضه الشهداء مسطور است که سلطان اولیاء علی مرتضی میفرمود که خانم بسیار مرا هزار باب از
 علم آموخت که از هر بابی هزار باب دیگر بر من منکشف شد **شیخ عطار** گوید منی در
 او یک علم در داد و زبان اندر دلش صد علم بجای و چشمش علم دین بیغمز آمد در آن شهر
 حیدرآد **منقبت** در فصل الخطاب از این عباس منقول است که سخن بجانه ده
 بزعم علم آفریده نه جز و تنوما با میرالمؤمنین داده و یک جزو تمام عالمیان قسمت نموده و یک
 که مرتضی علی و دین حق و بسم شریک غالب است بر همه ما و هم از وی منقول است که گفت علم
 شش سدس است پنج فقط از آن امیرالمؤمنین علی است و یک سدس جمیع مردمان را بدو
 که در آن سدس ششم نیز شریک تا غایتی که از همه ما علم است **منقبت** در شرح توفیق
 و شواهد النبوة حبیب الکریم مسطور است که علی بن ابی طالب سرور عارفان است و مراد را سخنان
 که پیش از وی کسی بدان متکلم نشده و بعد از وی نیز احدی مانند آن نیاورده تا کجایی که روزی
 بفر بر آمده فرمود پرسید از من ما را می عرش هر چه می پرسید بدستی که میان دو پهلوی من بسیار
 علوم است و این از تاثیر لعاب دمان رسالت پناه است و این چیز است که چنانچه است
 صلی الله علیه و آله و سلم را بخدائی که جان من در قبضه قدرت او است اگر فرمان رسد که از تو است
 و انجیل سخن گویند هر آینه من و سادۀ وضع کنم و بروی نشسته خبر دهم از آنچه در آن هر دو
 مستطاب مسطور است چنانکه اهل آن دو کتاب گفته اند در آن باب تصدیق نمایند و در شواهد النبوة

می آرد که چون امیر المؤمنین کرم الله وجهه این سخن فرمود و در آن مجمع مردی بود وی را و علی بن ابی طالب
 میگفتند از روی انکار و اگر اه گفت این مرد پس عرض طویل کرد سخن را بر آینه سوالی کنم که از آن
 در ماند بر حاشیه گفت سوالی دارم امیر المؤمنین فرمود و ای بر تو اگر سوال میکنی از برای تقوی
 و دانائی کن از برای لغت و ستیزه و غلب گفت تو ما برین داشتی پس سوال کرد هزل
 و آیت و بک حتی عرفته یعنی آبادی می پرورد کار خود را که شناختی ادراک گفت
 اعجد و قاله آده یعنی نه پرستیدم خدای را تا ندیدم گفت کیف و آیت یعنی چه
 گوید ویدی گفت ما آیت العیون بمشاهدت العیان لکن آیت القلوب
 بحقائق العرفان یعنی ندید او را سر بسکون دید او را دیده سر بطریق برمان عقلی و
 حجت کشفی غلب صحه زده بر زمین افتاد بعد از مدتی بهوش آمده گفت بخدای عهد کرده ام
 که دیگر رسپل امتحان سوال نکنم امیر المؤمنین فرمود اگر اختیار کار بدست تو باشد در تقسیم
 حافظی از بیج البداعه چنین منقول است که بعضی از خواص استفسار نمودند و ایراد جواب ایسان
 عبارت مذکوره فرمود و الله اعلم بحقایق الامور **منقبت** در نزل الصابین از این فوجی
 منقول است که امیر المؤمنین را بر مبر کوفه دیدم و قاعه پیغمبر صلی الله علیه و آله و سلم بوده
 و عمامه مبارکش بر سر نهاده و شبر آنحضرت حجاب او انگشتری آنسرور در انگشت کرده بیفرمود پرسید
 از من هر چه خوانند پیش از آنکه مرا نیاید بدستی که میان چلوهای کوچک من که محفل دست علم
 بسیار است و اندک را بشی از برای من دو تا کنند پس بر آن بالش نشستی و فتوای دادی اهل توبیت را
 بتوریت و میان اسل انجیل با انجیل با آنکه خدا تعالی تورت و انجیل را بشکلمی آورد و با حق
 میگفتند بهر سیکه علی عقیق شمارا فتوی داده با حکامی که در مانده آمده و حال آنکه شما بنویسید

و فهم نیکند و بروایت دیگر در صحایف و هدایت السعداء مسطور است که فرمود بحق خدا اگر با کسی
 از برای من شکسته شدی و بر آن شستی حکم کردمی میان اهل تورات بتوریت و میان اهل انجیل با انجیل
 و میان اهل زبور بزبور و میان اهل اسلام بقوان **مؤلف** گوید باش شکستن کتبت
 از وراعت یافتن و متمکن بودن از این جا است که در شواهد النبوة از جنسید بغدادی قدس سر
 منقول است که اگر امیر المؤمنین کرم الله وجهه از محارباتی که با مخالفان از برای تقویت دین
 کرده باز پرداختی بر آینه از وی چندان علم حقایق و معارف نقل کردند می که در لطافت
 ضبطه آن نیارودی **قطعه** دلشن بجزبت پراز گوهر علم کلاش غیرت نقد لالی است
 از باش منظر اسرار ذاتت بیاش بر سر سحر حلال است چنان بروی حقایق منکشف شد
 که دانا بر جواب پرسوال است **منقبت** در شواهد النبوة مسطور است که چون امیر المؤمنین
 کرم الله وجهه سلسله کوفه آمد خدایق بروی مجتمع گشته میان ایشان جوانی بود که خواستگاری
 زنی نمود روزی امیر المؤمنین نماز باید او کرده شخصی را فرمود بغلان موضع مسجد است متصل
 آن مسجد خانه در آنجا زنی و مردی با هم نزاع دارند هر دو تن را پیش من حاضر ساز آن شخص
 ایشان را آورد امیر ربوبی آنها کرده فرمود امشب خصوصت شما بدور و دراز کشید آن جوان
 عرض نمود با امیر المؤمنین چنین چون این زن را در نکاح آورده پس رستم مرا از وی نفرتی رونمود
 که اگر تو استمی همانا هست از پیش خود راندمی از آنوقت با من نزاع دشت تا فرمان نورستید
 روی مبارک بجا خزان کرده گفت بسیار سخنان است که بجز مخاطب باید دیگری بر آن وقوف نماید
 همه بر گشته کناره کر شد آگاه روی بجا بزن کرده فرمود این جوان را می شناسی گفت
 فرمود من بگویم چنانچه شناسی اما طریق انصاف آنکه بر رشته راستی از کف ندی گفت ندیم پس

فلان نیت فلان و این عجب و ایشی هر دو یکدیگر را محب بودید شبی از بهر قضای حاجت پروین
 شدی و او با تو مجامعت کرد همان شب آستن شدی و از ابا در خود اطهار نموده از پدر مخفی و
 چون وقت وضع حمل شد شب بود مادر ترا از خانه پروین برد چون نسوزند متولد شد او را در خرفه
 پیچیده پروین دیوار را که محل قضای حاجت مردمان است انداختی سگی آمده او را بوی کسنگی
 بجانب او انداختی اتفاقاً آن کسنگ بر سر آن کودک رسید و شکست ما در تو سرش را بست پس
 او را بهمانجا که ایشید و دیگر حال او ندانستید آن زن تصدیق قلب و زبان اقرار کرد صورت
 حال اینچنین است لیکن ازین واقعه هیچکس غمراز من و مادر من آگاه نبود پس فرمود چون مادر
 شد مردی از سلان قبله آن پسر را از آنجا بر گرفته بریت نمود تا وقتی که بزرگ شد همراه ایشان بکوفه
 آمده ترا بزنی خواست و آن جوان را فرمود که سر خود برهنه کن چون برهنه کرد اثر سنگی در سرش
 بود ای و آنگاه فرمود ای عورت این همان پسر است و تو مادر این خدایتعالی شمارا از حرام مخفی
 داشتی **سهم کاهی گوید** بعد غیب در کوفه زن ارشوم جدا کرده معنی مادر
 فرزند بودند آن زن و شکر هر **تجدید** هم در شواهد النبوه از جناب بن عبداللاری
 منقول است که در جمل و صفین بر کتاب مستطاب امیر المؤمنین کرم الله وجهه سرافراز بودم
 برادرین شکی نبود که حق لطرف ما است اما چون نبردان فرود آمدم ای خطره بخاطر خطور کرد
 که انجماعت همه از با و اجبار ما اندکشتن ایشان سخت دشوار است با مدادی از میان لشکر
 با مطرفه آب پروین شدم و نیزه را بر زمین فرود آورده و سپر را برداشته در سایه اش منفر نشستم
 تا گاه امیر المؤمنین بار خضاره چون مهر بسین آمده رسید هیچ آب داری مطرفه پیش آورد که
 بدست حق پرست گرفته چندان دور رفت که از نظر پنهان شد بعد از آن آمده وضو ساخت

در سایه آن پر شبت نگاه سوار سی دیدم که از حالتش می پرسید گفتم یا امیر المؤمنین اینها را
 ترا میخوانند فرمود ویرا بگو آن چون خواندم پیش آمده گفت یا امیر المؤمنین مخالفان از زمره
 گذشته آب پیردند فرمود عا شا که گشته باشند باز گفت و الله که گشته شد فرمود غلط است
 آن سوار گفت حقا ما را یات ایشان را آن طرف آب می بینم نیادم فرمود خلاف است زیرا که محل
 قنات و حامی خون ریختن ایشان اینجا است و ایشان زنده نماند مگر کم از ده تن و از صف
 گذشته شوند مگر نه تن پس بگوئیست من با خود گفتم احدی از مبرانی بدست آمد که حال امیر شنبام
 و عهد با خود کردم که اگر مخالفان از زمره آن گذشته باشند اول کسی که با میر مجار بکشد من
 و اگر نه بر مجار به ذوال سلطان عساکر اعدا نابت و ستقیم باشم چون ضعیف گفتم دیدم را
 ایشان بجای خود در جانی که بود نام است پیشت حباید که گفت حقیقت کار بر نور رس
 گفتیم علی یا امیر المؤمنین نگاه فرمود بکار مشغول باشی که یکی از ایشان را قتل خواهی کرد و با یکی
 خواهی او بخت و همچنان بود که یک تن از زمره مخالفان را کشته با دیگری او بخت زخمی برود
 و او بر من و بر دو از خود رفتند درین افتادیم و تا وقتی بخود نیامدیم که امیر المؤمنین از مجار
 خارج شد المقصود چون بر تها کشتگان آمدند چنانچه فرمود بودند از ایشان زتن باقی ماند
 و از اصحاب استطابش نیز نه تن پیش پید شد و شخصی از احوال وی خبر داد که ترا صلب خواهند کرد
 ببلان موضع در سلان درخت خرما همچنان که فرموده بود بعینه واقع شد **منقبت**
 هم در شواله البند و مسطور است که روزی حجاج کسبین زیاد را طلب کرد و کسب بکریخت آن کسب
 و ظایف قوم او را باز گرفت کسب با خود گفت عمر من با نخر رسیده شاید که قوم خود را محروم
 بخش آید حجاج گفت خوانان بگفتی بودم که بر تو دست یابم کسب گفت از عمر من باقی نمانده مگر

که اندکی هر چه خواهی بکن زیرا که امیر المؤمنین کرم الله وجهه مرا سابقا خبر داده که قاتل من تو خواهی بود
 حجاج ویرادر حال کردن زداوش شهید شد رحمه الله **منقبت** هم در شواهد النبوه
 مسطور است که روزی حجاج گفت بنحو ابراهیم بسم یکی از اصحاب ابوتراب و بقتلش بخدا تعالی
 جویم خادمانش گفتند ما هیچکس را نمیدانیم که با وی پس از قبر صحبت داشته باشد پس قبر را طلبید
 زین و ملت علی بن ابراهیم گفت مراد منی که فاضلتر از دین وی باشد راه نمای گفت ترا خواهیم
 نوع کشتی بنحوی اختیار کن قبر گفت اختیار بدست است بهر نحی که امروز مرا میگذی من فرد آن نوع
 ترا خواهم کشت زیرا که خبر کرده است مراد صی مخر صادق که ترا حجاج بطلبم خواهد کشت آن لعین
 گفت تا قبر را شهید ساختند **منقبت** هم در شواهد النبوه مسطور است که برادرین عا
 امیر المؤمنین کرم الله وجهه فرموده بود که چون دیده من را جماعه از مخالفان دین شهید کنند
 تو ویرا نصرت کنی چون امام حسین علیه التحیه و الثنا را از یزید ملعون شهید کرد برادرین عا
 تحقیق است فرموده بود وصی شهید کونین که امام حسین کشته شد من او را از روی غفلت نظر
 کردم و پیش از پیش اظهار ندامت و غمتم مینمود **منقبت** هم در شواهد النبوه
 که در بعضی از سفرها چون بکر بلا رسید بجانب راست و چپ خود نگاه کرد و گریان گریان از آن
 پشت بگذشت و گفت والله ایست محل خوابانیدن شتران ایشان و موضع شهید شدن
 ایشان حضار استغفار نمودند که یا امیر المؤمنین این چه موضعت زبان معجزیان فرمود این
 که بلا است اینجا فرجی گشته شوند بحساب بهشت و آیند در آنوقت همکس تاویل کلام و الانظلم
 بودند است تا آنروز جان سوز که واقعه شهادت امام حسین واقع شد **شاه طیب**
قدس سره گوید بهشت منزل عشاق روی آل علی هزار لعنت حق بر عسکری آل

طلب نموده گفت بایکدیگر بروید تا یک مرحله و از آنجا هر یک بعد از دیگری بگوفه در آیند و خبر
 مرگ مرا باز گویند لیکن همه بایکدیگر متفق باشند در ذکر بیماری و روز مردن و ساعت آن و
 موضع قبر و گذارندگان نماز و غیره آن سه تن چنانکه معاویه تلقین کرده بود بخود قرار داده روان
 شدند چون زبب بگوفه رسیدند یکی روز اول در آمد اهل کوفه پرسیدند از کجا میرسی گفت از شام
 کوفه خبر چیت گفت معاویه مرد بعضی مردم به از نیت امیر المؤمنین آمده خبر باز گفتند شاه
 پناه اصلاً و قطعاً التفات نمود روز دیگر شخص دوم آمده خبر مردن معاویه گفت بعضی باز
 بجزمت امیر آمده گفتند هم ملتفت نشد روز سوم دیگری آمده نیز موافق آن دو کس خبر گفت باز
 دوم آمده گفتند یا امیر المؤمنین این خبر تحقیق شد و بجهت پیوست زیرا که امروز دیگری آمده
 موافق آن دو کس پس خبر مردن معاویه باز گفت فرمود شما از کجایید ما سی دی غافلید بخدا
 وی نبرد تا ما دمی که محاسن علی بجزون زکین شود و این اکلمه الالکبا یعنی پسر کفار جگر خوار آن
 ملاعبه کنند پس آن سه تن این خبر را معاویه رسانیدند گویند از استماع این خبر نهایت حیرت
 شد و مخفی نماید که امیر از آن حبه معاویه را این اکلمه الالکبا میفرمود که در جنگ احد کاشف
 جگر استید الشهدا حمزه عثم مصطفی را به شتباق تمام نقص نموده خورده بود و چنانچه علامه
 تقی زانی از بعضی خبر میدهد **قطعه** و هستان پسر منهد مکر نشیدی که از روز سه تن او
 پسر چه رسید پدرا و در دندان پسر بگفت ما در او جگر عثم پسر بگید بر چنین قوم
 لعنت بخنی شربت باد لعنت الله بزید و علی قوم بزید **منتهی قدرت** هم در شواهد النبوه
 مسطور است که امیر المؤمنین کرم الله وجهه در یکی از خطبای خود اشاره بعمل عام بغداد کرد
 و فرمود که نیامی پس می یکی بنی العباس را می کشند چنانکه بیشتر قربانی را و او قدرت ندارد که آن

بلاد از خود دفع کند و ای بروی و ای بروی چو خوار شده است او در میان قوم بسبب آنکه امیر پروردگار
 خود را گذشته روی بدینای دون آورده بعد از آن رسم در آن خطبه فرمود اگر خواهم شما را
 خبر دهم از نامه ها و کتبه ها و طلاها و مواضع قتل ایشان **منقده** هم در شواهد النبوه ^{بخطه}
 که امیر المؤمنین کرم الله وجهه روز حرب صفین با او از بلند گفت یا ابا مسلماه یعنی ابو مسلم که
 محمد حنیفه گفت دی در آخر صفوف است فرمود این فرزند مراد من ابو مسلم خولانی نیست مقصود
 من صاحب جیش است که از جانب مشرق بارایت سپاه پیدا آید و چندان محاربه کند که حق
 تعالی بواسطه او حق را بر کفر خود قرار دهد چو شاق وقت آنکه مادی موافقت کنند در اعلامی
 بین و در نکو ساری طالبین جد و جود نماید مولف گوید اعتقاد شیعه امامیه است که ابو مسلم
 اگر چه لعن و ناسزائی که در عهد بنی امیه نسبت با امیر المؤمنین شایع بود برانداخت
 امیه نیست و ما بود مطلق ساخت اما کوتاهی کرد چه در آن زمان امام محمد باقر رضوان الله علیه
 امام خلیفه بر حق بود ابو مسلم بعد از فتوحات ملک را حواله منصور دوالتی نمود **منقده**
 در معارج النبوه از ابن عباس منقول است که چون سید کاینات علیها افضل الصلوة در آن
 نماز باده گذاردی روی مبارک بسوی اصحاب کردی و شعاع انوار حسین آن شمع آئینه
 طلاات اندوه و غم از ساحت قلوب اجباب مرتفع و مندفع گشتی روزی نماز صبح گذارده پس
 بسین بجانب صحابه ناکرده باشازه عالیله علی بن ابی طالب را مفتخر گردانیده با خود
 مسجد پرون آورد اصحاب از کیفیت احوال واقف نبودند تا آنکه با مرتضی علی بحجه فاطمه
 علیها التحیه و الثناء درآمد و امیر فرمود که بر در حجره توقف نموده آیند کار از دخول منع
 مینی بر آنکه امام حسین متولد گشته و ملایک زیارت تنبیت گویان می آیند درین اثنا ابو بکر

رضی الله عنه آمده امیر را بر در حجره متوقف و پد از حال آن سرور استفسار نمود گفت در حجره نشسته
بودم از برای منع آیندگان این جا باز گذاشته ابو بکر گفت مرا اجازت هست که در آیم امیر گفت
آن سرور را شغلیت پرسید چیت گفت فرزندی از جنبد متولد شده و در ششکان بزیارتش آمده
تسلیت میگویند و تا حال چهار صد و پست و چهار هزار نوشته زیارت آمده و دیگر نیز می آید
بکر از تعیین این عدد از کیفیت اطلاع امیر المؤمنین بر این معنی متعجب ماند بعد از ساعتی عمر بن
الخطاب و عثمان بن عفان و باقی اصحاب جمع آمده منتظر بودند تا حضرت رسالت پناه بیرون
آید ابو بکر آنچه از امیر شنیده بود بموقف عرض رسانید آن سرور فرمود یا اخی ترا بر این معنی که اطلاع
داد و اعداد ملائک چگونه دستی فرمود از آمدن افواج ملائک واقف می شدم و هر زمره از ششکان
که می آمدند اعداد خود بلفظ خاص تقریر می نمودند من آن عدد را جمع کردم تا باین مبلغ رسید آن سرور
صلی الله علیه و آله وسلم فرمود **وَاذَكَ اللهُ عَقْدًا بِأَعْلَى مَنْجَبَاتٍ** هم در معانی
النبوه و زهر الزیاض مسطور است که چون حضرت رسالت پناه صلی الله علیه و آله وسلم داعی
الجنی بود داعی الله را اجابت نمود طایره نشین روح نازنین او با وج علیین پرواز کرد
و بدن مبارکش در روضه قبر که بقاب اصحاب متواری گشت بعد از ده روز اعوانی تازیانه بدست
گرفته و برقع بر رو افکند و مسجد آمده گفت السلام علیکم یا اصحاب رسول الله آنچه از شما آید
شده حق تعالی عوض از زانی دارد این گان محمداً قد مات فانا لله حتی لا یموت ابداً
عظیم الله اجرکم و غفور ذنبکم ما اعظم مصیبتکم بموت سیدکم گفت
بعبر شاکیت ابو بکر یعنی رضی اشاره کرد او را با امیر المؤمنین کرم الله وجهه آورده گفت یا
علیک یا فقی امیر گفت علیک السلام یا مضر و صاحب البیر ابو بکر و حاضران از جواب امیر المؤمنین

گشته اعرابی گفت ایچون دانستی نام من و چگونه صاحب پرگفتی امیر گفت مراد من محمد مصطفی
 صلی الله علیه و آله و سلم خبر داده و کیفیت حال تو بمن تقریر نمود اگر خواهی با تو در میان آرم مضر
 رسید نام تو چیست فرمود علی بن ابی طالب گفت تو از عربی و نام تو مضر و نام پدرت دارم
 مدت سیصد و شصت سال از عمر تو گذشته در ابتدا که صد سال از عمر تو منقضی شد اندر قوم خود
 بطور رسالت سید کائنات بشارت دادی و گفتی از تو ما مردی بیرون آید بار خساره از راه
 نوری تر و با سخنی از غسل شیرین تر هر که بوی تمک نماید نجات داین یا بد بد پیمان و میکند
 باشد صاحب شمشیر بود بر داند کوشش نشیند و کفش خود را بپونند بر زند خمر و زنا را حرام گرداند
 از قتل و ربانی فریاد خاتم انبیا باشد و سید اولیا امشس بوقت نماز گذارند و ماه رمضان
 بگذرانند و حج بیت الله اکرام بتقدیم رسانند ای کرده با دایمان آورید چون ایشان ایام
 ولایت کردی با تو بجا ربه بهادرت نمودند در ایند و انقاسی تو کوشیده تور در چاه عمیق
 و خاطر از درد تو باز پرده خشنده چنانکه تا حال در آن چاه محبوس بودی چون بساط حیات
 صلی الله علیه و آله و سلم در نور دیدند حق تعالی قوم ترا بلیل ملاک گردانیده ترا از آن حبس نجات
 فرمود بعد از آن این ندان عالم غیب بسمع تو رسید که ای مضر بدستی که محذوفت شد و تو از مرز
 صحاب ادنی بدینه ره زبانت برش نمانی بنا بر این تو شب در روز قطع منازل طی مرا حل
 با پنج رسیدی که زیارت مشرف شوی مضر چون این سخنان استماع نمود در گریه آمده گفت یا علی
 این قصه چون دانستی و بر این حال از کجا اطلاع یافتی امیر گفت مرا سید کائنات خبر داده بود که
 مضر بعد از وفات من بیاید چون بوی ملاقات کنی سلام من بوی برسان چون مضر نوید سلام
 شنید و سعادت پیغام استعد کرد دید پیش آمده بوسه بر فرق امیر داده بنشت امیر فرمود یا مضر رفیق

از جمال خویش بر دار و چون بر دشت نوری از چشمت ساطع شد که نامی مسجد متورکشت بعد از آن
 گفت چند سنوالی دارم که بر جواب آن طسلاع نیاید مگر نبی یا وصی او امید فرموده سوال کن گفت
 خبر کن مرا از نری که پدر و مادر ندارد و از ماده بی پدر و مادر و از نری که بی پدر بوجود آمده و از نری که
 از جن آتش و نه ملائکه و نه جنهایم و نه از نسبها و از نری که صاحب خود را با خود سپرد او را چو
 که اصحاب خود را پس کرد و از جسمی که خورد و نیاشامید و از قبعه که ابتدای خلقت او یکنوبت مشامید
 بروی تافت و دیگر نخواهد تافت و از جهاری که زنده بر او و از نری که تبه ساعت فرزند از روی
 شد و از دو ساکن که حرکت نکنند و از دو متحرک که ساکن نگردند و از دو دوست که دشمن نشوند
 و از دو دشمن که دوست نگردند و دیگر خبر کن مرا از شی و لاششی از خوبرترین اشیا و از نشت برین
 و آنچه اول در رحم متعلق کرد و آنچه در آخر فرزند چون مضر این است سوال مسالت نمود از نری
 هر یک تفصیل مبادرت فرموده گفت اول پرسیدی از نری که پدر و مادر ندارد آن آدم علیه السلام
 و ماده بی پدر و مادر حواری القدر غنما و نری که بی پدر آمد عیسی علیه السلام است و رسولی که نیاز جن
 از نس و نه از ملائک و نه از جنهایم و نه از نسبها و غایبی است که حق تعالی قبعث الله غرابا
 یحیث فی الارض و آن قری که صاحب خود را سپرد او ما هپی بود که یونس علیه السلام را مدت
 روز در شکم دشت و با طرف و جوان بکسیر میکرد و آن جوان که اصحاب خود را پس کرد و موری
 بطلب رزق پرون آمده بود با قوم خود موران بر ستون بالای سر سلیمان می رفتند آنمور گفت
 باشد که خاک بر سر سلیمان نریزد و پیغمبر خدا از شما متاوی نگردد و آن جسمی که خورد و نیاشامید
 و دیگر نخورد عصای موسی علیه السلام بود که سحر ساحران را فرود برد و در شان او آمد که تلقف
 یا فکون و بعد که آفتاب یک نوبت پیش آنجا تافت و نخواهد تافت آن در یامی نیل بود که حق تعالی

از برای قوم شکافه قرآن پیدا آورد و آفتاب را بجا نافت چنانکه کرد از قوشش برآمد و بعد از آن
 که ششین قوم آب برهم ریخته بحال اول بازگشت و آن جهادی که از وی حیوان منوله شد سینه
 بود که از وی نافه صالح علیه السلام بیرون آمد و آن دوساکن که متحرک کردند آسمان درین است
 و در او از متحرک انتقال است از مکانی بمکانی و دیگران که ساکن کردند آفتاب و ماه است و آن
 زنی که بسه ساعت بر او مریم است که یک ساعت حاضر شد و بجماعت باره است و ساعت دیگر
 بدر و مختص منگوشته عیسی علیه السلام را بر او و آن دو دوست که هرگز دشمن کردند جسم و جان
 و آن دو دشمن که هرگز دوست نکردند موت و حیات و آن شیئی مومن و لاشئی کافر است و
 حسن شباهت صورت نبی آدم است و افعی اشیاء بدن پادول آنچه در رحم نهد و انکشت شهادت است
 و آخر چیزی که در قبر ریزد استخوان سرنبد که در اقصای ظهر است مفر چون جواب سوالهای خود
 بشنید بر حواسته بوسه بزرق هلا بون و ناصیه میمون شاه مردان بداد و اصحاب مستطاب که
 در آن مجلس حاضر بودند بتقبیل کس آن سردتر او ایاد بر و اصفیا کرم الله وجهه مبارک بود
 و او را وقتی و وارث علم رسول است بفضایل و مفاخر او زبان تحسین کشودند آنگاه مفر کفت یا
 علی بر مقدمتید کانیات دلالت کن تا بر فوآة آن عالی صفات بکریم امیر بدرقه همراه آورده
 بر قدم نور دلالت نمود مفر قریب مبارک را در بغل گرفته سینه بر آن درج ایمان نهاد و امیر فرمود سا
 مفر بحال خود بگذارند که وقت مفارقت او است از دنیا چون بعد از ساعتی در آمده و دیدند سر
 تبرک نهاده و جان بحق تسلیم نموده اصحاب تجیز و تکفین او نموده نزدیک بقرسید الشهدا حفره
 رضی الله عنه مدفون ساختند **مشق قبینت** هم در معارج النبوه و ذبیره الریاض از ابن
 عباس منقول است که بودنی در شام هر شب بقوات تورات ^{الکثول} می بود شبی در تورات لغت

آنروز صلی الله علیه وآله وسلم در چهارمحل دیدار بریده در آتش بسوخت شبند و بگردشت موضع
 باز یافت بقطع و احراق آن مبارکت نمود شبند دیگر دوازده جام قوم دید متعجب شده گفت من
 صفات کمال و نعت جلال محمد صلی الله علیه و آله وسلم بیشتر ثبت میکرد و بجائی خواهد رسید که تمامی تورات
 او شود بعد از آن از اصحاب خود استفسار حال آنروز نمودند اطهار شنیدند که گفتند این محمد
 که در خواب دعوی نبوت میکند نایدنش اولیت بود می گفت بحق تورات که مرا از زیارتش منع
 نکنید پس طی حاصل نموده از شام بدین رسید و اول با کسی که ملاقات نمود سلمان رضی الله
 علیه و چون سلمان را خوش محاوره و وجیه دید کمان برد که حضرت رسالت است گفت انت محمد و
 حال آنکه سی روز از امتعال آنروز گذشته بود سلمان در گریه شد گفت من غلام اویم بیودی گفت محمد
 کجاست سلمان متفکر شد که اگر گوید فوت شده طالب بطلوب ناسییده زومید باز کرد و اگر گوید
 در زمره اجیاست خلاف واقع گفته باشد گفت بیاترا نزد اصحاب او برم با بیودی مسجد و نزد
 صحابه بخون نشسته بودند بیودی بر مقلنه آن که آنروز در میان اصحاب است گفت السلام علیک یا
 ای القاسم و با محمد چون مرد غیب نام حبیب بر زبان راند بیک بار ناله واقفان از میان صحابه
 برخاست و او را گریه و شیون در آن سخن استیلا یافت امیر المؤمنین کرم الله وجهه سر بر آورده گفت
 کیستی که مصیبت ما را نازه بس کرد ای و بر جرحت ما ملک می افشانی ظاهرا این ملک نیستی بر فوت آنحضرت
 اطلاع نداری مدت یکماه است که ماه فلک رسالت در محاق افتاده و دولهای دوستان را بر آن
 فراق زمامده بیودی آه حسرت از سینه بر کشیده گفت لموافق سوختم بگیرد آتش ان دور
 آنچه با من کرد غم با کس نکرد کاش مادر سنگ زادی جای من جای شیرم زهر دای در دهن چون
 ترا در تورات بخواندی چون خواندی نعت محمدی ندیدی چون دیدم بیدارش مشرف گشتم بعد از آن

گفت کسی باشد که تعریف صورت و سیرت آن سرور نماید امیر فرمود از من بشنو پرسید نام تو چیست فرمود
 علی گفت تحقیق نام ترا در تورات مسطور یافته و بدستی که توانی وصی آن سرور اکنون صفت خلیه مبارکش
 کن امیر فرمود روی مبارکش بمرتبه روشن بود که در برابرش آفتاب نیره می نمود و قد بلند برش در عا
 اعتدال و سرخیز البشیر و در پیشانی کشاوه و چشمها زخنده اش سیاه و ابروی دلجویش پوسته
 و دندانها از بیکدیگر کشاوه چون تبسم نمودی نوار لبهای مبارکش در خشمی و گفتن مبارکش
 بجهت کفایت امور خانه چون طعن درشت گشته و شکم میوش بر پشت هاپون ملحق گشته و با این
 طاعت کوش او خاتم نبوت ظاهر و لایح بود و در میان کوش و پوست و خوش نعلیم در دست
 کلمه لا اله الا الله محمد رسول الله نوشته در ظاهرش رقم نوحه جبهت شبت فلک مصور کشیده چون
 امیر المؤمنین علامات و امارات آن سرور برین وجه تعریف فرمود پیوری گفت صدقت با عا
 در تورات من نیز چنین دیده ام اما از ملبوسات آن سرور جامه باشد که استشام را بجهت
 تا ایم امیر المؤمنین بدان فرمود که رفته خرقة عمر که آن سرور را بیار سلمان بدر خانه آمده و آن
 التاشیند که در فراق رسول نالان میگریست و اما این پیش می گشته در کریم موافقت نمود
 مضمون این چند بیت ثبت میگردند **لفظ** ای نوردیده رفتی و مارا گذاشتی سر
 شکان بی سرو پارا گذاشتی رفتی بزم وصل و بست جفای بجز مجروح خسته اهل و فارا
 گذاشتی چون سلمان صلفه بر در زد سیده الفنا گفت کیمت که در خانه میان میگوید گفت
 این بیت سلمان است و امیر المؤمنین مرا خوانده خرقة عمر که آن سرور استند تا نموده سیده
 الفنا گفت کیمت که جامه پدرم در پوشد ذکر ابارای آنکه در این امر خطیر کوشد سلمان واقعه بود
 در میان آور و صورت حال عرض نمود سیده النساء خرقة عمر که پرودن آور و منقول است که

گفت جابلیف خمار قه بر دوخته بودند بدست سلمان و نستاند اصحاب استشمام نموده بر
 و دیده مالیده تسلیم پیروی کردند اد استطابته در کجه اش نموده بر سر قرآن سر و صلی الله علیه و آله
 و سلم آمده روی نیاز بجانب آسمان کرده گفت أشهد أن لا اله الا الله و أشهد أن
 محمد رسول الله اللهم ان قبلت اسلامي فاقض دوعي في الساعة يعني بار خدا
 اگر اسلام مرا قبول فرموده جان مرا همین ساعت قبض فرمائی این بگفت و جان تسلیم نمود اصحاب
 مستطاب تخفین و تخمیرش نموده در بقیع عرقه مدفون ساختند **منجبت** در تفسیر فخر رازی
 در ترجمه الخواص مسطور است که بعد از رحلت رسول صلی الله علیه و سلم از قیصر روم کتابتی بدین
 طبعه آمد مضمونش آنکه سوره فاتحه کتاب از نزد شما بارسد و بر معانی آن اطلاع یافته آما شبیه
 در اید ما الهراط المستقیم خطور میکند که اگر یقین دین شما بر حق است و قبول آن مستلزم وصول الی الله
 قویم و حراط مستقیم بطلب آن تحصیل حاصل باشد و اگر در حقیقت دین خود شک دارید پس ایان که
 ثمره یقین است هنوز در دل شما تحقق نه پذیرفته رفع این شبهه نماید و مراد از مغشوب علیهیم چه شیخ
 و از ضالین مقصود که ام فسرده اند اگر چنانچه جواب این سؤالها برای ما بتفصیل بیان سازید
 دین شما در آنیم و قبول دین اسلام نایم چون مکتوب بحسب مجموع اصحاب رجوع بجناب مستطاب
 علم رسالت تاب آورده اند چون بر اسؤله قیصر روم اطلاع یافت فرمود معنی این الهراط المستقیم
 که ثبتنا علیک فی الدنیا و اهدنا طریق الجنة یوم القیمه یعنی آن راه را
 که با کرامت کرده ما را بر آن ثابت دارد در ایام حیات ما در دنیا و چون رفت به عالم کشیم برکت
 این ثبات و استقامت بجنبت دلالت فرماید و دلیل بر این است که آیه دیگر فرمود که این هدایه
 مستقیم فاقبضوا اول بان استقامت حراط فرموده و حقیقت ان یغین نموده و انکاء یا تباع که

که عبارت از ثابت بودن است بر آن دلالت میفرماید و مراد از مضروب علیهم پیوند و از غایب
 نصاری یعنی قوم پیوند بدلیل و با و ایغضب من الله که در شان ایشان واقع شده و صلوا
 عن سوا و السبیل که در باره نصاری صا و کشته و هر که از طریق محمد و اهل بیت او انحراف جوید
 حکم آن دارد و در آخر مکتوب قیصر روم مرقوم بود که کدام سوره است از سوره قرآنی که هفت است
 بعد از ابواب دوزخ و هفت حرف از حروف دردی نیست که مادر انجیل خوانده ایم هر کس آن سوره را
 بخواند هفت درد دوزخ بروی بسته شود امیر کرم الله وجهه در آخر همان جواب نوشت که آن سوره
 فاتحه است که آنرا سبع المثانی خوانند و آن هفت حرف که نامو جیم و ز و شین و ط و خا و فا
 باشد در آن سوره نیست آن هین سوره است که بشمار سیده که در اهدنا العراط استقیم سیده
 و آن کتاست را مبر خود کرده و دستار و چون قیصر روم بخواند حقیقت دین اسلام بروی
 کت و اما بقوم خود اظهار شوائت کرد بدل قبول اسلام نمود و اسیران اهل اسلام باز نشد
منقبت در تفسیر ثعلبی از ابن عبد الله مسعود رضی الله عنه منقول است که گفت قرآن بر
 حروف نازل شده و هر حرفی را ظاهری و باطنی است و نزد امیر المؤمنین علی علم ظاهر و باطن
 است و قرآن بر هفت فراط نازل گشته و یا مراد از حروف اصل باشد که بر هفت اصل نازل
 حکم و مشابه و نظر ظاهر و مجمل و مسائل ناسخ و منسوخ **منقبت** در اربعین جاریست
 علامه مسطور است که چون حدیث انا مدینه العلم و علی بابها بوش بعضی از خوارج
 رسید از راه حدیث که نواز عالمان ایشان پیش امیر المؤمنین آمده گفتند با علی با هر کدام از تو یک
 سوال میکنیم اگر جواب هر کدام از ما جدا جدا دادی پس میدانیم که تو تحقیق در مدینه علم رسولی
 المؤمنین گفت پرسید آنچه بخاطر دارد پس کسی پیش آمده سوال نمود که علم بهتر است یا مال

علم بهتر است گفت بچه دلیل فرمود بد رستی که علم میراث پیغمبر است و مال میراث قارون و دانا
 و فرعون و یگرمی پرسید فرمود علم بهتر است از مال زیرا که مال را تو بکمی باقی و علم نجسان تو را
 و یگرمی پرسید فرمود علم بهتر است از مال زیرا که صاحب مال را دشمن است و صاحب علم را دوست
 و یگرمی پرسید فرمود علم بهتر است از مال زیرا که تصرف کم شود و علم تصرف زیاد و یگرمی پرسید
 فرمود علم بهتر است از مال زیرا که صاحب مال را بخیل خوانند و صاحب علم را کریم و یگرمی پرسید
 فرمود علم بهتر است از مال زیرا که مال را از دست باید محافظت کرد و علم را حاجب محافظت نیست
 و یگرمی پرسید فرمود علم بهتر است از مال زیرا که از صاحب مال فردا حساب طلبند و از صاحب علم
 نه و یگرمی پرسید فرمود علم بهتر است از مال زیرا که مال بطول زمان گم نه شود و علم نه و یگرمی پرسید
 فرمود علم بهتر است از مال زیرا که از علم دل روشن شود و از حب مال سیاه و یگرمی پرسید فرمود علم
 بهتر است از مال زیرا که صاحب مال همچو فرعون دعوی خدائی کند و صاحب علم گوید **مَا عَبَدْنَاكَ**
إِلاَّ عِبَادَتَكَ و بعد از ادای جواب سوالات فرمود بخدائی که جان علی بن ابی طالب در قبضه
 قدرت اوست اگر شما سوال کنید تا ما و امیکه من زنده باشم هر چند جواب غیر مکرر دهم چون خواجه
 اینچنین علم و دانی از امیر المؤمنین کرم الله وجهه مشاهده کرده شده تقریباً جمیع آریابان زبان
 کشاده نام و نوم شدند **من تعجبتم** و فصل الخطاب و معارف بر روایت امیر المؤمنین
 علی مطهر است که وقتی سید کانیات علیه افضل الصلوة در خانه بود مرا فرمود یا اخی خذ بالكتاب
فان المسألة عندی و یاخذون منی یعنی ای برادر بر بند در را بد رستی که در کتاب
 نزد من اند و میگیرند از من تعلیم دین و ارشاد راه یقین پس فوج فوج از ملائکه می آمدند و از آن سرور
 تعلیم گرفته میفرستند من آوازشان شنیدم و هشتم که سیصد و سی فرشته بودند چون از تعلیم ما غ

شد من کفتم یا رسول الله این جمعی که فرستند سیدوسی فرشته بود فرمودند اما چگونه دانستی کفتم سمعت
 ثَلَاثًا وَثَلَاثِينَ صَوْتًا نَعَلتَ اَنْتُمْ ثَلَاثًا وَثَلَاثُونَ **ع** شنیدم سیدوسی
 دانستم بدستی که ایشان سیدوسی تن اند آنسرور دست مبارک خود بر سینه من نهاد و فرمود
 ذَا ذِكَّ اللهُ اِيَّانَا وَعَلِيَّ اَيُّهَا **مُنْقِبَت** هم در فصل الخطاب مطبوع است که در زبان
 عمر بن الخطاب رضی الله عنه زنی مجنون را آوردند که زنا کرده بود عسر حکم برش نمود امیر المؤمنین
 کرم الله وجهه گفت از رسول صلی الله علیه وآله وسلم شنیدم ام که میفرمود رَفَعَ الْقَلَمَ عَنِ الثَّلَاثِ عَنِ
 الْجَبُونَ حَتَّى يَبْرُوا عَنِ الْغِلَامِ حَتَّى يَدْرِكَ وَعَنِ النَّبَايِمِ بِتَقِيظِ فُجْلٍ عَنْهَا **ع** بر او
 خدای تعالی قسَم را از سه قوم از دیوانه تا که به شود و از که کودک تا بالغ شود و از نایم تا پیدار شود پس
 برگشت از سنکسار کردن آن و رجوع کرد بقول امیر المؤمنین و گفت عَجْرَةَ النَّسَاءِ اِنَّ
 يَلِدُن مِثْلَ عَلِيٍّ مِنْ اَبِي طَالِبٍ لَوْ لَا عَلِيٌّ لَهَلَكَ عُمَرُ **ع** عا جزاند زمان در زادن
 مثل علی و اگر نمی بود علی هرگز هلاک می شد **ع** در تفسیر خراز می و کسر الف
 و بیان آنکه بر لب علی الذین آمنوا و عملوا الصالحات الآیه مطبوع است که در زبان عمر بن الخطاب قدما برین بطون ثوب خور
 خلیفه خویش بروی اجرای حد کند قدما آیه مذکوره خوانده گفت بر من حد واجب است علف
 دست از وی بداشت چون این خبر با امیر المؤمنین کرم الله وجهه رسید بهار الشرح آمده گفت تا
 با شخص جزازک حدی کردی از قدما عرضی الله عنه فرمود او این آیه بر من خواند امیر المؤمنین
 علی کرم الله وجهه فرمود او از اهل این آیه نیست چه ترکب حرام شده و اهل ایمان بموجب آیات
 حلال ندانند پس او را باز کردان و توبه اش می ده با آنچه گفته و بعد از توبه اجرای حد بر او کن و اگر
 نخذ بقتل آرد که او از ملت اسلام خارج است چون ایچر قدما رسید توبه کرد **مُنْقِبَت**

در و ثنائی روضه الاحباب و مجلد اول حبیب التیر مطور است که در سان بیت و نیم از پیروی
 در زمان عثمان رضی الله عنه ضعیفه از قبیل جثیه آورده گفتند که بعد از عقد نکاح وقوع حمل
 با شوهر بدت شش ماه فرزند آورد عثمان رضی الله عنه بی تاقل حبش حکم کرد چون امیر المؤمنین
 کرم الله وجهه بر کیفیت واقعه اطلاع یافت بدارالشرع آمده فرمود در اجرای این سیاست تا حیرت
 اولی و نسب است زیرا که حق سبحانه و تعالی در قرآن میفرماید وَحَمْلٌ وَفَصَالَةٌ ثَلَاثُونَ شَهْرًا وَاین آیه
 کریمه شمل است بر اقل مدت حمل و مدت فصال مقتضای کلام اعجاز مال و الوالیت یوضعن اقل
 ثلاثون حویلین کاملین و دو سال است پس اقل مدت حمل شش ماه باشد و زنا می این زن
 بیقین نه پیوند عثمان بعد از ملاحظه این مقدمات شخصی را از عقب فرستاد که در رحم آن
 حکم العجالة من الشیطان تعجیل کنید تا رسیدن فرستاده کار از دست رفته بود **مصرح**
 فرستادار و که پس از مرگ بسوراب دهند نه به فایده که همه زرباک بود **منقبت** در بحث سخن
 مدیح مطول مطور است که امیر المؤمنین علی کرم الله وجهه نامه نوشت معاویه باین عبارت
 فصیح که غرک غرک فصا و فصا و ذلک ذلک فاحش فاحش فلعلک فلعلک
تهدی بهذا یعنی مفرد کرده ترا غت پس عاقبت خواهد شد خواری بر تو پس پس
 از بدیهای عمل خود شاید که راه راست نماید ترا خدای تعالی و حامل نامه نامی قمبر رضی الله عنه بود
 چون پیش معاویه رفت او نظر به طبعی قاتش کرده از روی بهرل گفت اهل عندک خبر من
السماء یعنی آیا پیش تو هست خبر از آسمان گفت آری ان العلی فی قفاک و ملک
الموت فی هوائیک یعنی امیر المؤمنین در عقب تو می آید و غزایل در طلب تو
 معاویه منفعل شده خویش گشت پس قمبر با کلمش بر کلیمش روان شد تا ملاقات کند معاویه